

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره بیست و هشتم و بیست و نهم

بهار و تابستان ۱۳۸۱، صص ۱۶۶ - ۱۴۷

از خود آیینی تا خود-الزامی در فلسفه کانت

دکتر یوسف شاقول*

چکیده

در این مقاله کوشیده ایم تا مهمترین اصل نظریه اخلاقی کانت را مورد بررسی و نقد قرار دهیم. در نظریه اخلاقی وی انسان به مثابه عامل یا فاعل اخلاق، خود آیین است، یعنی دارای عقل خود- قانون گذار است؛ انسان تحت هیچ الزام ضروری برای تبعیت از قوانین دیگر، حتی قوانین خداوند از آن جهت که قوانین خداوند است، قرار ندارد، عقل و وجدان او برترین حاکم اخلاقی است.

ادعای ما در این مقاله این است که به رغم تأکید کانت بر این اصل خود- قانون گذاری، در پاره ای از نوشته های وی می توان مواردی را یافت که ظاهراً با این اصل سازگاری کامل ندارد. این موارد گویای آن است که وی گاهی از اصل اساسی اخلاق خود یعنی خود- قانون گذاری به اصل عمومی تر خود- الزامی عدول کرده است.

واژه های کلیدی

عامل اخلاق، اراده خیر، امر مطلق، امر شرطی، خود آیینی، دگر آیینی، خود- الزامی، خود- قانون گذاری، قانون اخلاق

مقدمه

اخلاق از جمله مباحثی است که در منظومه فلسفه کانت جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. برخلاف تلقی پاره‌ای از نویسندگان،^(۱) کانت خود هرگز به این مبحث نگاه فرعی و تبعی نداشت؛ و هیچ کدام از نوشته‌های اصلی او نیز اجازه چنین نگرشی را به خواننده نمی‌دهد. اشتغال مستقیم و غیرمستقیم وی در اکثر آثار فلسفی‌اش به این مسأله و اختصاص سه کتاب مهم تأسیس مابعدالطبیعه اخلاق، نقد عقل عملی و مابعدالطبیعه اخلاق به این موضوع، نشان‌دهنده اهمیت اخلاق نزد اوست.

در کنار علاقه سنتی فیلسوفان به اختصاص بخشی از نوشته‌های خود به اخلاق به‌عنوان یکی از موضوعات مهم فلسفه، کانت به مثابه فیلسوف عصر روشنگری و عاشق انقلاب انسان‌مدار فرانسه، مهمترین جایگاه برای طرح و تبیین علاقه انسان‌مداری خود را حوزه فلسفه عملی و اخلاق یافت. به همین جهت می‌توان انگیزه این اندیشمند به بحث درباره موضوعات اخلاقی را بسیار بیشتر و فراتر از پاره‌ای فیلسوفان پیش از وی دانست. محورهای مهمی چون آزادی انسان از قیود بیرونی و درونی، قانونگذار بودن انسان برای خود و جامعه و عدم تبعیت از قوانین بیرونی مُخل آزادی، غایت‌فی‌نفسه بودن انسان، و تأکید بر حق اخلاقی در کنار تکلیف اخلاقی، از جمله محورهای اساسی انسان‌مداری جدید است که در فلسفه عملی وی تبیین نسبتاً معقولی می‌یابد.

کانت در سطور آغازین اولین کتاب مهم اخلاقی خود (P. 1 / 6) با توجه به تقسیم‌بندی سه‌گانه رایج در یونان باستان از حکمت به طبیعیات، اخلاق و منطق، بر نقش و اهمیت اخلاق تأکید می‌کند و بیان می‌دارد که در کنار دانشی به‌نام طبیعیات که به بررسی طبیعت و قوانین آن می‌پردازد، معرفت مهم دیگری به‌نام اخلاق نیز وجود دارد که با قوانین آزادی سر و کار دارد؛ و با این بیان خلاصه، موضع خود را در تأکید بر آزادی به‌عنوان محور اخلاق هویدا می‌سازد.

برای فهم نگرش خاص کانت به اخلاق باید در نظر داشت که او به مواضع اخلاقی و سیاسی رایج در زمان خود توجه داشته است. آنچه بیش از پیش - در کنار دیدگاه‌های اخلاقی کلاسیک مثل نظرگاه افلاطون، ارسطو، رواقیون و... - توجه او را به خود جلب می‌کرد، جریان اخلاقی تجربه‌گراست که در میان فیلسوفان انگلیسی چون هابز، شافتسبری و هیوم رواج داشت، که بر احساس اخلاقی تأکید می‌کردند و او

خود نیز در اوایل به این دیدگاه گرایش داشت و دیگری دیدگاه روسو مبنی بر حجیت اراده کلی و توان خودحاکمی انسان بود که در شکل گیری جنبه ایجابی اخلاق کانت نقش بسزایی داشت.

موضع مستقل اخلاقی کانت

کانت در عین اینکه به طرح پرسش سنتی در باب بایدها و نبایدهای اخلاقی می پردازد و آن را یکی از وظایف مهم فیلسوف می داند، پاسخی که برای این پرسش تدارک می بیند متفاوت و متمایز از گذشتگان است. وی پس از تأکید بر تقسیم بندی سه گانه حکمای یونان باستان، اخلاق را در کنار طبیعیات و منطوق، یکی از اجزای اساسی این سه گانه می شمرد؛ ولی در نحوه رویارویی با این بخش از معرفت، راهی متفاوت در پیش می گیرد. برای فهم بهتر موضع خاص او در این باره باید به مفهوم ویژه مابعدالطبیعه که در اینجا به کار می گیرد توجه کرد.

همان طور که می دانیم مواجهه کانت با مابعدالطبیعه در نقد اول عمدتاً سلبی است؛ بیشتر تلاش وی در آنجا مصروف نقد روش اهل مابعدالطبیعه می شود که به زعم او سعی بیهوده کرده اند تا موضوعها و مفاهیم متعالی و ورای حیطه فاهمه را با استفاده از مفاهیم محدود فاهمه اثبات کنند. نقد کانت بر اهل مابعدالطبیعه در برگیرنده استدلال آنها در ابعاد سه گانه علم النفس یا روان شناسی عقلی، جهان شناسی عقلی و خدا شناسی عقلی می شود. این مباحث در بخش دیالکتیک استعلایی نقد عقل محض مطرح می شود و در پایان نتیجه گیری می شود که تلاش اهل مابعدالطبیعه در هر سه این حوزه ها نادرست و عقیم است. با نظر به این بخش از نوشته های کانت، به نظر می رسد که این فیلسوف عصر جدید با بهره گیری از مبادی معرفت شناختی خاص خویش، مهر بطلانی بر کل مابعدالطبیعه می زند.

اما در سایر آثار او و به ویژه آثار اخلاقی اش، تلقی دیگری از مابعدالطبیعه شکل می گیرد. این تلقی و تعریف نه تنها منفی و طرد کردنی نیست، بلکه مثبت و بسیار مهم است و تأکید می شود که یکی از وظایف مهم اهل فلسفه توجه و اشتغال به این نوع مابعدالطبیعه است. او پس از بیان این مطلب که فلسفه همواره صوری محض نیست بلکه بخشهای عمده ای از آن مادی است و با متعلقها ارتباط دارد، تأکید می کند که طبیعیات و

اخلاق برخلاف منطق به این حوزه دوم از فلسفه تعلق دارد. اما به‌رغم اینکه بخشهایی از فلسفه با ماده و متعلق سر و کار دارد، این ارتباط به هیچ وجه آن را به سطح تجربه‌گرایی صرف که عاری از هر نوع کلیت و ضرورت است تنزل نخواهد داد.

فلسفه حتی در آنجا که به موضوعهایی چون اخلاق و طبیعت می‌پردازد، محض بودن خود و عدم آمیزش با امور مادی و تجربی را حفظ می‌کند؛ زیرا آموزه‌های خود را صرفاً بر مبنای اصول پیشین استوار می‌کند: «کل فلسفه تا آنجا که مبتنی بر تجربه است، ممکن است تجربی نامیده شود؛ اما از آن حیث که آموزه‌هایش را صرفاً بر مبنای اصول پیشین عرضه می‌دارد، می‌تواند فلسفه محض خوانده شود. آنگاه که صرفاً صوری باشد، منطقی است و آنگاه که محدود به متعلقات معین فاهمه است، مابعدالطبیعه است» (6/ P. 4).

در بیان بالا، مفهوم مابعدالطبیعه نه تنها بار و ارزش منفی ندارد بلکه بسیار مثبت و ضروری تلقی می‌شود، زیرا اگر این وظیفه عرضه آموزه‌ها بر اساس اصول پیشین از فلسفه حذف شود، چیزی جز مجموعه‌ای از احکام پراکنده‌ای که صرفاً بر تجربه اتکاء دارد و هیچ نوع کلیت و ضرورتی بر آن حکمفرما نیست باقی نمی‌ماند؛ و این نتیجه‌ای است که او بر خلاف تجربه‌گرایان به هیچ وجه آن را مقبول نمی‌داند. بنابراین یکی از جهتگیری‌های اساسی کانت، هم در فلسفه نظری و هم در فلسفه عملی، نقد و رد این رویکرد تجربی است. در همین راستا او مفهوم دوگانه مثبت خود را تحت عنوان مابعدالطبیعه طبیعت و مابعدالطبیعه اخلاق مطرح می‌کند. به نظر کانت، اخلاق - حداقل آن‌گونه که به نحو عرفی فهمیده می‌شود - دو بخش محض و تجربی دارد؛ بخش محض - که وی آن را اخلاق به معنی درست و شایسته کلمه می‌داند - به مابعدالطبیعه مربوط است و در برگیرنده اصول پیشین اخلاق است و بخش تجربی - که آن را انسان‌شناسی عملی^۱ می‌نامد - با کاربرد این اصول پیشین در شرایطی که می‌تواند در تجربه پدید آید، سر و کار دارد. بدین ترتیب کانت در اخلاق و فلسفه عملی نیز مانند طبیعت و فلسفه نظری، در پی تبیین مبنای پیشین است؛ و همچنان‌که در فلسفه نظری برای تأمین این هدف، فاعل شناسا نقش محوری به خود می‌گیرد، در حوزه اخلاق هم فاعل اخلاق^۲ برجسته می‌شود و سایر عوامل همچون خوب یا بد بودن فعل و خوب و بد بودن غایت و متعلق فعل، بر اساس آن تبیین می‌شود. این نحوه مواجهه نوین وی با

اخلاق است که برخی از مفسران را بر آن داشته تا کانت را در حوزه اخلاق نیز - به رغم عدم ادعای خود - صاحب انقلاب کپرنیکی بدانند. در فلسفه نظری با فعال دانستن فاعل شناسا و دخالت دادن او در تبیین قوانین بنیادی طبیعت، تلاش می‌کند که هم کلیت و ضرورت لازم برای علم و شناخت ما از طبیعت تأمین شود و هم معرفت حاصله، در پیوند وثیق با تجربه قرار گیرد؛ در حوزه عملی نیز با برجسته کردن نقش فاعل اخلاق و آغاز کردن از او و دخالت دادن وی در وضع قوانین اخلاقی، هم کلیت و ضرورت این قوانین را تأمین می‌کند و هم انسانی و عملی بودن آن را برای بشر که برخلاف موجود مقدس دستخوش تمایلات و انفعالات است. کانت برای تحصیل این هدف، در دو اثر مهم اخلاقی خود به دو روش متفاوت متوسل می‌شود. در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، با شروع از اخلاق عرفی متداول و به شیوه‌ای تحلیلی سعی می‌کند تا بنیاد اساسی خیر اخلاقی را تبیین کند، ولی در نقد عقل عملی، با ابتداء از اصول پیشین عقل عملی و به روشی تألیفی تلاش می‌کند تا تکالیف عملی انسانها در زندگی روزمره را بر آن اساس استوار سازد. وی با آغاز کردن از اخلاق عرفی برای تبیین اصول و قوانین اخلاقی، به این انتقاد و ایراد اساسی که اخلاق وی بسیار انتزاعی، مجرد و به دور از درک عامه مردم است پاسخ می‌دهد. به اعتقاد او پذیرش مبنای خیر اخلاقی - که اراده خیر^۱ است - نه تنها به دور از درک عامه مردم نیست، بلکه در واقع مورد تصدیق و تأیید آنهاست. اگر وجدان عموم انسانها مخاطب قرار گیرد و نحوه رویارویی مردم با افعال اختیاری یکدیگر مطالعه شود، خواهیم یافت که عموم انسانها بر این اصل اساسی تأکید می‌ورزند که «هیچ چیز در جهان و حتی بیرون از جهان قابل تصور نیست که بدون قید و شرط خیر باشد، جز اراده خیر» (6 / P. 9).

به وضوح پیداست که کانت با مطلع قراردادن عبارت مهم بالا برای فلسفه اخلاقش، راهی نو و جدید در رویارویی با این معرفت مهم بشری عرضه کرده است. آنچه در بیان بالا مورد تأکید قرار می‌گیرد، اراده خیر به عنوان مبنای ارزش اخلاقی است. مبنای قراردادن اراده موجود عاقل و به ویژه انسان در اخلاق، نشانه‌ای دیگر از علاقه و نگرش انسان‌گرایانه خاص اوست. بدین ترتیب او برخلاف تجربه‌گرایانی چون هیوم که

با حذف تأثیر عقل بر تمایلات و انفعالات بشری، توانستند به درستی نظام اخلاقی کلی و ضروری را فراهم سازند، ابتدا از اراده خیر به مثابه مبنای اساسی اخلاق یاد کرده، تلاش می‌کند تا نظام اخلاقی کلی و ضروری را سامان دهد.

قانون و امر اخلاقی

همان‌طور که دیدیم کانت بر خلاف جریانهای اخلاقی پیش از خود، با فاعل اخلاقی آغاز می‌کند؛ برای جست‌وجوی خیر اخلاقی به خود فعل و غایت آن متوسل نمی‌شود بلکه اراده خیر را مبنای کار خود قرار می‌دهد. اما تأکید وی بر اراده خیر به هیچ وجه به معنی مبتنی ساختن نظام اخلاقی بر خواسته‌های گزاف بشر نیست؛ بلکه تحت تأثیر روسو در پی آن است تا تبیینی از اراده و آزادی عرضه کند که هیچ منافاتی با قانون عام و ضروری نداشته باشد و نیز خواهان آن نوع قانون یا قوانینی است که نه تنها با آزادی انسان در تعارض نباشد، بلکه به نحو کامل‌تر و اساسی‌تری بتواند این آزادی را تأمین و تضمین کند. از این‌رو کانت برای روشن ساختن منظور خود از خیر و نامشروط بودن اراده خیر، به مفهوم اساسی دیگر - یعنی تکلیف اخلاقی^۱ - متوسل می‌شود. اهمیت مفهوم تکلیف در اخلاق کانت به اندازه‌ای است که گاهی نظریه او را اخلاق وظیفه‌گرا دانسته‌اند؛ او تقریباً در سراسر نوشته‌های اخلاقی خود این عنصر را به کار می‌برد و در تأسیس *مابعدالطبیعه اخلاق*، تکلیف را ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون (6 / P. 16) تعریف می‌کند.^(۲) به نظر کانت صرف انطباق فعل با تکلیف تأمین‌کننده ارزش اخلاقی آن نیست، بلکه باید از سر تکلیف یا برای تکلیف انجام شده باشد تا دارای ارزش اخلاقی باشد. از این‌رو نیت و خواست، نقش اساسی در تعیین ارزش اخلاقی فعل دارد. کانت نظر خود را در باره ارزش اخلاقی در قالب سه جمله روشن بیان می‌کند:

(۱) فعل درست آنگاه دارای ارزش اخلاقی است که برای تکلیف انجام شود.

(۲) ارزش فعل، بسته به مبدأ حکمتی (ماکزیم)^۲ آن است نه به توفیقی که در تأمین یا تحقق غایت مطلوب به دست می‌آورد.

(۳) تکلیف، ضرورت فعلی است که از سر احترام به قانون انجام شده باشد.

1- moral duty

2- Maxim قاعده، دستور، مبدأ حکمتی، قانون عقلی، اندرز

به نظر او هر ارزشی نمی‌تواند اخلاقی باشد؛ ممکن است افعالی شایسته ستایش و تشویق باشند ولی از ارزش اخلاقی بی‌بهره باشند. به طور مثال ممکن است پیروزی یک ورزشکار یا هنرنمایی یک بازیگر بر روی صحنه را مورد تشویق قرار دهیم، ولی در عین حال این افعال خالی از ارزش اخلاقی باشند. آنچه معیار ارزش اخلاقی است، نیتی است که در مبدأ حکمتی فعل متجلی می‌شود. اکنون باید دید که چه نوع انگیزش یا نیتی می‌تواند به افعال ارزش اخلاقی دهد؟ کانت پاسخ می‌دهد که فقط انگیزه انجام تکلیف می‌تواند چنین ویژگی بی‌داشته باشد. هر هدف و مقصود دیگری که ممکن است در افعالمان داشته باشیم، نمی‌تواند هیچ نوع ارزش اخلاقی به فعل دهد (P. 13 / 6). کانت برای اینکه منظور خود را روشنتر سازد، سه نوع فعل را مطرح می‌کند که فاقد ارزش اخلاقی است:

(۱) فعلی که فاعل آن را ناسازگار با تکلیف تشخیص می‌دهد؛ (۲) فعلی که مطابق با تکلیف است اما فاعل تمایل مستقیم به انجام آن ندارد، بلکه به واسطه تمایل به غایت مطلوب دیگر، آن را انجام می‌دهد؛ (۳) فعلی که هم مطابق با تکلیف است و هم فاعل تمایل مستقیم به انجام آن دارد.

به اعتقاد کانت غیر اخلاقی بودن دو مورد اول روشن است، اما در مورد سوم امکان خطا و اشتباه همواره وجود دارد؛ چون هم فعل مطابق تکلیف است و هم برای غایتی دیگر خواسته نمی‌شود، بلکه فاعل نسبت به آن تمایل مستقیم دارد؛ ولی هنوز به مرتبه افعال اخلاقی نرسیده است (P. 14-15 / 6). به طور مثال حفظ حیات خود، معمولاً در راستای تمایل هر کسی است، اما آنگاه این کار دارای ارزش اخلاقی است که صرفاً با انگیزه تکلیف انجام شده باشد. در شرایطی که زندگی فرد مشحون از درد و رنج است و هیچ نوع تمایلی به ادامه حیات ندارد ولی بر اساس تکلیف، به حفظ و ادامه آن می‌پردازد، فعل او برخوردار از ارزش اخلاقی است. همچنین انجام فعل نیکوکارانه، هم می‌تواند از سر انگیزه تکلیف باشد و هم به واسطه دلسوزی و ترحم؛ به نظر کانت حالت دوم هر چند شایسته تحسین و تشویق است، ولی هرگز برخوردار از ارزش اخلاقی نیست.

تأکید کانت بر انگیزه محض تکلیف، تا حدودی تصویر خشک و سختگیرانه‌ای از اخلاق وی عرضه می‌کند، ولی پاره‌ای از مفسران کانت معتقدند که این بیان وی را نباید

زیاد جدی گرفت و باید آن را در کنار سایر نوشته‌های او که اخلاقی ملایمتر و انسانی‌تر عرضه می‌کنند، خواند. دیوید راس از جمله فلاسفه مشهور معاصر است که تلقی دوم را با روح کلی اخلاق انسان‌مدار کانت سازگارتر می‌داند (8 / P. 12). به هر روی کانت سعی می‌کند با آوردن مثالهای ذکر شده، میان افعال صرفاً مطابق تکلیف و افعال انجام شده از سر تکلیف تمایز قابل شود؛ و فقط مورد دوم را دارای ارزش اخلاقی می‌داند.

به اعتقاد کانت موجودات عاقل قانون کلی و ضروری اخلاق را در خود دارند؛ این قوانین که به‌خودی خود خواستنی هستند، در مورد ما انسانها به‌صورت باید و نباید جلوه‌گر می‌شوند. زیرا انسانها برخلاف خداوند و سایر موجودات مقدس، موجودات عاقل ناقص^۱ هستند. موجود عاقل کاملی مانند خداوند، چون فاقد انگیزشها و تمایلات حسی است، هیچ مانع و رادعی در راه عمل به قانون عملی ندارد؛ ولی انسانها به جهت داشتن بُعد حسی و برخورداری از تمایلات و انگیزشها، بنا به ضرورت طبع، قانون را تبعیت نمی‌کنند، بلکه خود را ملزم به تبعیت از آن می‌بینند. این الزام و ضرورت، اخلاقی است نه طبیعی. مهمترین چهره بحث کانت درباره اخلاق آنگاه جلوه‌گر می‌شود که به تحلیل این ضرورت اخلاقی می‌پردازد. او با برقراری نوعی تناظر میان ضرورت قوانین اخلاقی و ضرورت قوانین توصیفی^۲، با روشی مشابه نقد اول، به تحلیل و بررسی ریشه‌های این ضرورت اخلاقی می‌پردازد. همان‌طور که ضرورت قوانین توصیفی را با اتکا به فاعل شناسا تأمین می‌کند، ضرورت قوانین اخلاقی را نیز صرفاً بر محور فاعل اخلاق توجیه می‌کند و به‌هیچ‌وجه به عوامل بیرون از فاعل توسل نمی‌جوید. کانت گاهی این ضرورت اخلاقی را خود-الزامی^۳ می‌نامد. به این طریق او جریان انقلاب کپرنیکی نقد اول را به نقد دوم و حوزه اخلاق هم تسری می‌دهد.

از آنجا که قانون اخلاق در مورد موجودات عاقل ناقص مثل انسان در قالب باید و نباید مطرح می‌شود، به‌طور طبیعی بحث امر یا فرمان اخلاقی در نظریه اخلاقی کانت مطرح می‌شود. این سؤال در ذهن خواننده شکل می‌گیرد، که آیا هر نوع امر یا فرمان عملی می‌تواند امر اخلاقی تلقی شود؟ اگر پاسخ منفی است، در این صورت پرسش

1- imperfect rational beings

2- descriptive law

3- Self- obligation

دیگری مطرح می‌شود که امر اخلاقی از چه ویژگی‌هایی متفاوت با سایر فرمانها برخوردار است؟ کانت برای تدارک پاسخی قانع‌کننده به این سؤال به بررسی ساختار امرهای مختلف می‌پردازد. او بیان می‌دارد که همه امرها یا به صورت شرطی^۱ فرمان می‌دهند و یا به صورت مطلق.^۲ امر شرطی گویای ضرورت انجام فعل ممکن به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به چیزی مطلوب است؛ اما امر مطلق فرمانی است که فعل را بدون توجه به هر نوع غایت ممکن و به صورت ضرورتی عینی نشان می‌دهد. به بیان دیگر امر شرطی معطوف به انجام فعل برای رسیدن به غایت مطلوب است، در صورتی که امر مطلق بر ضرورت عینی خود فعل تأکید می‌کند. کانت در ادامه بررسی خود از امرها، امر شرطی را به دو دسته امر شرطی ظنی^۳ و امر شرطی قطعی^۴ تقسیم می‌کند. هر یک از ما ممکن است متناسب با میزان علاقه خود به علوم و مهارت‌های مختلف، هدف و مقصد خاصی را برای خود برگزینیم که لازم نیست همه افراد آن را انتخاب کنند. چون این نوع غایات امکانی است، فرمانهای متناسب با آنها فرمانهای شرطی ظنی خوانده می‌شود؛ و نیز چون حیطة این‌گونه فرامین معمولاً در امور فنی و مهارتی است، این فرامین قواعد مهارت^۵ نیز خوانده می‌شوند. اما گاهی امر شرطی معطوف به غایتی است که مورد پذیرش همگان است در این صورت فرمان مذکور امر قطعی نامیده می‌شود. به طور مثال همه انسانها سعادت را غایت خویش قرار می‌دهند، فرمان معطوف به آن فرمانی قطعی خواهد بود نه ظنی؛ از آنجا که به رغم همگانی بودن غایت سعادت در میان همه انسانها، به جهت آمیختگی آن با عوامل تجربی، تعیین دقیق و کلی آن میسر نیست، لذا فرامین متناسب با آن نیز در حد توصیه‌های حزم^۶ باقی می‌ماند و فراتر نمی‌رود. به هر روی کانت هر دو نوع امر شرطی را فرامینی می‌داند که در قالب وسیله - غایتی عمل می‌کنند. ولی امر نامشروط که بدون در نظر گرفتن هر گونه تمایل و غایت مطلوب؛ به صدور فرمان عملی می‌پردازد، یگانه نوع امر اخلاقی معتبر تلقی می‌شود که در فرهنگ کانت با عنوان خاص امر تنجیزی یا مطلق^۷ نامگذاری می‌شود.

1- hypothetical

2- categorical

3- problematic

4- assertoric

5- rules of skill

6- counsels of prudence

7- categorical imperative

صورت‌بندی‌های مختلف قانون و امر اخلاق

کانت معتقد است که یک قانون اخلاقی اساسی وجود دارد که برای همه موجودات عاقل معتبر است اما برای انسانها به عنوان موجودات عاقل ناقص به صورت امر ظاهر می‌گردد. چون توجه به هر نوع انگیزش، تمایل و غایت مطلوب و ممکن از قانون حذف و طرد می‌شود، یگانه چیزی که باقی می‌ماند صورت کلی و ضروری آن است. «فقط بر اساس آن دستوری عمل کن که در عین حال بتوانی بخواهی قانون عام شود»، رویکرد او به قانون و امر مطلق اخلاق در فقره زیر به وضوح دیده می‌شود:

«اگر من به امر شرطی فکر کنم، نمی‌توانم مضمون و محتوای آن را بشناسم مگر آنکه شرطی را که تحت آن، این امر بیان شده است بشناسم. اما اگر به امر مطلق فکر کنم بلافاصله مضمون آن را می‌شناسم، زیرا چون امر مطلق بجز قانون فقط در برگیرنده این ضرورت است که دستور (ماکزیم) باید با قانون هماهنگ باشد؛ و چون قانون متضمن هیچ شرطی نیست که بدان محدود باشد؛ فقط این هماهنگی است که توسط امر به صورت ضروری معرفی می‌شود و بنابراین فقط یک امر مطلق وجود دارد: فقط بر اساس دستوری عمل کن که بتوانی بخواهی قانون عام شود» (P. 38-39 / 6).

بدین ترتیب صورت فوق، اولین صورت‌بندی‌بی است که کانت از امر مطلق اخلاق عرضه می‌کند. در این صورت‌بندی آنچه مورد تأکید قرار گرفته است امکان کلیت و عمومیت اصل ذهنی رفتار است. به این بیان که فقط آنگاه اخلاقاً مجاز به انجام اصل عملی شخصی خود هستیم که بتوانیم به نحو سازگار بخواهیم که این اصل برای همه افراد، معتبر و خواستنی باشد. بجز این معیار هیچ شاخص دیگری در این فرمان عام اخلاقی لحاظ نشده است و هر نوع غایت و تمایلی در انجام چنین امری نادیده گرفته شده است. به نظر می‌رسد که کانت این امر را یگانه فرمان معتبر اخلاق می‌داند که باید بر همه فرامین و تکالیف دیگر اخلاقی سایه گستر باشد. با توجه به چنین نقشی که وی به امر مطلق اخلاق می‌دهد، ناگزیر است صورت‌بندی‌های دیگری از آن عرضه کند که تا حدودی چنین کارکردی را توجیه کند.

او صورت‌بندی دوم امر مطلق را به این صورت عرضه می‌کند، «به گونه‌ای عمل کن که اصل شخصی فعلت به اراده تو قانون عام طبیعت شود» (P. 39 / 6). پرسش این است که چرا کانت با توسل به قانون طبیعت به عرضه چنین صورتی از قانون و امر اخلاق

می‌پردازد؟ او در تأسیس مابعدالطبیعه اخلاق پاسخی برای این سؤال ارائه نمی‌کند اما در نقد عقل عملی سعی می‌کند توجیهی در پاسخ این پرسش بیاورد. در این اثر او استدلال می‌کند که چون صورت‌بندی اول قانون اخلاق به‌طور خاص مربوط به قوانین کلی است که به رفتار موجودات عاقل کامل مربوط است، ما به‌عنوان اعضای جهان ناقص اخلاق نمی‌توانیم آن‌را به نحو مستقیم در افعال مورد تجربه خود به کار ببریم؛ اما می‌توانیم آن‌را به کمک قانون واسطه یعنی قانون طبیعت، در تجربه مورد استفاده قرار دهیم. کانت در ارائه این استدلال با برقراری نوعی تناظر میان حوزه نظری و عملی، بیان می‌دارد که همچنان‌که در حوزه نظری ما با این مشکل روبه‌رو بودیم که چگونه مقولات محض و پیشین فاهمه را در مورد داده‌های تجربه به کار ببریم، در اینجا هم مشکل مشابهی وجود دارد، که چگونه می‌توانیم قانون عام و صوری اخلاق را در مورد افعال بشری که حوزه انجام آن تجربه است، به کار گیریم. وی این مشکل را در حوزه عملی بیشتر از حوزه نظری می‌داند، چون معتقد است در آنجا با طرح شاکله، که قوه واسطه تخیل آن‌را می‌سازد، تا حدودی می‌توان از مشکل فرار کرد ولی در مورد قانون اخلاق عرضه کردن شاکله به‌هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست (P. 71 / 4). به همین دلیل او راه ممکن را تمسک به قانون طبیعت و ویژگی‌های آن می‌داند. از آنجا که قانون طبیعت قانون تجربه ماست، برای ما جنبه ملموس‌تر و مشخص‌تری دارد و با ارتباط دادن قانون کلی اخلاق به قانون طبیعت، تا حدودی می‌توان زمینه عملی آن‌را فراهم کرد. اما این نکته را باید در نظر داشت که وی به‌هیچ‌وجه قانون طبیعت را ملاک و معیار داوری قانون اخلاق نمی‌داند بلکه فقط آن‌را در حد نمونه‌ای در نظر می‌گیرد که به انسانها در فهم بهتر و ملموس‌تر قانون اخلاق کمک می‌کند (P. 72 / 4).

صورت‌بندی سوم امر و قانون اخلاق، یکی از فرازهای مهم و بحث‌انگیز فلسفه عملی کانت است که هم در حوزه اخلاق به معنی خاص کلمه، و هم در حوزه سیاست نقش بسیار برجسته‌ای دارد. این صورت از قانون حول محور بشریت به‌عنوان غایت فی‌نفسه شکل می‌گیرد:

«به شیوه‌ای عمل کن که همواره بشریت را، خواه در شخص خودت یا در هر شخص دیگری، همواره همچون غایت در نظر بگیری و نه به‌عنوان وسیله صرف».

کانت در این صورت‌بندی، یکی از موضوعاتی را که قبلاً به‌ظاهر از دایره اخلاق

خارج ساخته بود دوباره مطرح می‌کند. این موضوع چیزی نیست جز غایت، در اینجا به نظر می‌رسد که او به این نکته مهم توجه کرده است که انسان نمی‌تواند بدون داشتن غایت به انجام فعل پردازد و حذف هر نوع غایت از فعل اگر ممکن باشد فقط به کار موجودات مقدسی می‌آید که کاملاً عاقل و به دور از هر نوع انگیزش و تمایل حسی هستند. کانت با تفکیک میان انگیزش ذهنی یا شخصی و انگیزش عینی، وجود انگیزش نوع دوم را با اصول اخلاقی در تعارض نمی‌بیند. انگیزش عینی معطوف به غایتی است که فی‌نفسه خواستنی و مبنای عینی فعل است و برای همه موجودات عاقل اعتبار دارد. او به دقت و روشنی به تعریف این مبنای عینی نمی‌پردازد، اما گاهی در نوشته‌های وی اشاره‌هایی یافت می‌شود که تا حدودی موضوعش را روشن می‌سازد، شاید آنجا که کانت می‌گوید: «طبیعت عقلانی به صورت غایت فی‌نفسه وجود دارد» (6 / P. 47)، به همین مبنای عینی توجه دارد. می‌توان استدلال او را در خصوص این صورت از قانون اخلاق این گونه خلاصه کرد که چون هر موجود عاقلی برخوردار از طبیعت عقلانی است و طبیعت عقلانی به صورت غایت فی‌نفسه وجود دارد و چنین غایتی برای همه موجودات عاقل معتبر است، لذا قانون اخلاق حکم می‌کند که انسان به عنوان موجود عاقل هرگز نباید به صورت وسیله صرف لحاظ شود و همواره باید غایت قرارگیرد. به‌رغم مشکلاتی که درباره غایت و غایت عقلانی و انگیزش بودن یا نبودن آن، در این صورت از قانون اخلاق وجود دارد، این صورت‌بندی از آن حیث حایز اهمیت است که رویکرد انسان‌گرایانه کانت را به‌وضوح هویدا می‌سازد و همین رویکرد در فلسفه حق و سیاست او هم با قوت تمام ادامه می‌یابد.

خودآیینی اساس اخلاق

صورت‌بندی بعدی امر مطلق اخلاق حول محور خودآیینی^۱ اراده شکل می‌گیرد. کانت این اصل را به‌نحو خیلی واضح و روشن تنظیم نکرده است؛ اما بدون شک ایده‌ای که در بن این اصل قرار دارد به غایت مهم است. دلیل این اهمیت والا، نقشی است که او به اصل خودآیینی در کل منظومه اخلاقی‌اش داده است. وی در عین اینکه معتقد است میان

صورت‌بندی‌های مختلف امر مطلق اخلاق تفاوتی وجود ندارد و همه آنها در واقع صورتهای مختلف همان یک امر مطلق اصلی است که در قالب صورت‌بندی اول بیان شد، به صراحت تأکید می‌کند که از میان آنها صورتی که نشان‌دهنده اصل خود آیینی اراده است اساس اخلاق را شکل می‌دهد (6 / P. 59). وی همین ویژگی خود آیینی اراده موجود عاقل را ملاک شرافت انسان و غایت فی‌نفسه بودن او می‌داند و به نظر وی بر این اساس صورت‌بندی سوم امر اخلاق نیز تبیین بهتری می‌یابد. چون به نظر کانت علت اصلی اینکه انسان را نباید وسیله صرف دانست، دارا بودن همین ویژگی قانون‌گذاری عام است. او معتقد است حتی کسی که تمام وظایف و تکالیفش را انجام می‌دهد، فقط از آن حیث می‌تواند از شرافت و عظمت انسانی برخوردار باشد که این تبعیت از قانون و انجام تکلیف بدان واسطه باشد که خود واضع قانون است. وگرنه صرف تبعیت از قانون و انجام وظیفه نمی‌تواند هیچ‌گونه شرافتی برای انسان به همراه داشته باشد (6 / P. 58).

به نظر می‌رسد که استدلال کانت برای رسیدن به این صورت‌بندی از امر مطلق اخلاق به این صورت باشد: (۱) از این واقعیت که قانون عام اخلاق و امر مطلق وجود دارد، می‌توان نتیجه گرفت که پذیرش آن برای موجود عاقل نمی‌تواند مبتنی بر سود یا منفعتی باشد که نتیجه عمل به آن است؛ زیرا امر مطلق برخلاف امر شرطی، به نحو مطلق و بدون در نظر گرفتن هیچ غایت و متعلقی فرمان صادر می‌کند و لذا پذیرش آن برای انسانها بالذات است؛ (۲) آنگاه این تبعیت فی‌نفسه و بدون در نظر گرفتن هرگونه نتیجه‌ای، به درستی صورت می‌گیرد که ما به اراده خود آن را انتخاب و وضع کرده باشیم. کانت با اصل خود آیینی اراده سعی می‌کند به هدف اصلی خود یعنی ارائه نظام اخلاقی‌یی که در عین برخورداری از کلیت و ضرورت، با آزادی اراده انسان در تناسب کامل باشد، جامه تحقق ببوشاند. او رمز چنین مسأله‌ای را در اراده‌ای می‌بیند که خود-قانون‌گذار باشد و فقط از قانون وضع شده به دست خویش تبعیت کند. با چنین ایده‌ای - به تصور کانت - هم آزادی اراده به درستی تأمین می‌شود و هم این آزادی تحت قانون عام و ضروری قرار می‌گیرد. فقط قانونی که در چنین فرایندی وضع شده باشد، می‌تواند ضامن بقای آزادی باشد. کانت در نقد عقل عملی با برشمردن نمایندگان برجسته مکاتب اخلاقی پیش از خود مثل اپیکور، افلاطون، رواقیان، هاچسن و حتی اخلاقیون دینی چون کروزیوس، بر ناکارآمدی نظام اخلاقی آنها تأکید می‌کند (4 / P. 41)

و راز این ناکارآمدی را عدم تأمین خودآیینی اراده می‌داند. زیرا آنها به هیچ وجه نتوانستند به مسأله مهم خود-قانون‌گذاری اراده موجود عاقل در اخلاق پی ببرند؛ و همین باعث آن شده است که به رغم تفاوت‌هایی که در آرای اخلاقی آنها وجود دارد، همگی به نتیجه‌ای جز دگر-آیینی^۱ در اخلاق نرسند.

بدین ترتیب روشن می‌شود که اساس نظام اخلاقی کانت در همین اصل خودآیینی قرار دارد. با تبیین این اصل، سایر صورتهای قانون و امر اخلاقی توجیه لازم می‌یابد. تبعیت از قانون عام برای خود قانون و انجام تکلیف برای خود تکلیف آنگاه به درستی میسر می‌شود که فاعل از قانون عامی تبعیت کند که خود آن را وضع کرده باشد. او خودآیینی را یافته مهم فلسفه عملی خویش می‌داند و معتقد است که گذشتگان نتوانستند به درستی آن را در نظام اخلاقی خویش به کار بگیرند و به همین دلیل آرای اخلاقی آنها فاقد جاهت و مقبولیت لازم است:

«اکنون اگر به گذشته برگردیم و به همه تلاش پیشینیان برای کشف اخلاق بنگریم، از ناکامی آنها نباید شگفت‌زده شویم. [در آن زمان] به انسان به گونه‌ای نگاه می‌شد که به وسیله تکلیف به قانون ملزم می‌شود؛ ولی از این نکته غافل بودند که قوانینی که انسان از آنها تبعیت می‌کند فقط به وسیله خود او وضع شده‌اند هر چند در عین حال عام هم هستند. انسان فقط مکلف است بروفق اراده خویش عمل کند، اراده‌ای که به واسطه طبیعت چنان ساخته شده است که واضع قوانین عام باشد. چون اگر انسان فقط در مقام تابع قانون پنداشته شود، برای تبعیت از قانون نیازمند به محرک فایده است؛ زیرا قانون از اراده او ناشی نشده است و اراده او به وسیله چیز دیگری به فعل واداشته می‌شود. با این نتیجه ضروری، [در گذشته] هر گونه کوشش برای یافتن برترین اصل تکلیف به نحوی جبران‌ناپذیر به هدر می‌رفت و شخص هرگز به تکلیف نمی‌رسید بلکه فقط به ضرورت انجام فعل از سر سود و فایده‌ای خاص دست پیدا می‌کرد» (6 / P. 51).

بیان نقل شده بالا به خوبی رویکرد کانت را به اهمیت اصل اساسی خودآیینی و خود-قانون‌گذار بودن اراده انسان نشان می‌دهد و روشن می‌سازد که به نظر او اگر این خودآیینی اراده به درستی فهمیده و لحاظ نشود، همان‌طور که گذشتگان نتوانستند

لحاظ کنند. نه تکلیف اخلاقی، که مهمترین عنصر هر نظام اخلاقی است، توجیه مقبول و لازم می‌یابد و نه تبعیت از تکلیف، شکل درست به خود می‌گیرد.

با طرح ایده خود آیینی توسط کانت، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که چگونه انسان می‌تواند هم قانون‌گذار باشد و هم تابع قانون؟ آیا انسان دارای دو نوع اراده است که یکی وضع قانون می‌کند و دیگری تبعیت از آن، یا نه؟ کانت در تأسیس مابعدالطبیعه اخلاق پاسخ روشنی به این سؤال نمی‌دهد، اما در نقد عقل عملی و مابعدالطبیعه اخلاق سعی می‌کند به نحوی آن را پاسخ دهد. او با به کار بردن دو اصطلاح آلمانی "Wille" و "Willkür" سعی می‌کند تا توجیهی برای این مسأله بیابد. هر چند وی همواره به این تفکیک پایبند نیست ولی طرح این انفکاک تا حدودی خواننده را به مقصود او نزدیک می‌کند (5/ P. 13-18). "Wille" برای آن بُعد اراده به کار می‌رود که هرگز ناظر به عمل نیست و فعل انجام نمی‌دهد بلکه فقط به وضع قانون می‌پردازد؛ و "Willkür" آن بُعد از اراده آزاد است که با کنش‌ها و افعال سر و کار دارد. بدین ترتیب دومی که گاهی انتخاب آزاد^۱ نامیده می‌شود، آنگاه به درستی آزاد است که از قوانینی که توسط اولی وضع می‌شود تبعیت کند و در این تبعیت به هیچ وجه لحاظ سود و غایت فعل ننماید. با این بیان کانت به زعم خود هم قانون عام اخلاق را تبیین کرده است و هم تبعیت درست از قانون و تکلیف را توجیه نموده است.

پس از تبیین اصل خود آیینی، راه برای آخرین صورت بندی کانت از قانون اخلاق باز می‌شود. این صورت از قانون که مبین کشور غایات^۲ است با صورتهای سوم و چهارم ارتباط وثیق دارد. از آنجا که انسانها به طور مشترک از طبیعت عقلانی برخوردارند، و ویژگی اساسی طبیعت عقلانی در حوزه عملی توان وضع قوانین عام و ضروری است، چنین موجودی هرگز نباید به صورت وسیله صرف بلکه همواره باید به صورت غایت فی نفسه لحاظ شود. و با این کار امکان شکل‌گیری وحدت نظام مند موجودات عاقل تحت قوانین عینی مشترک، حاصل می‌شود. کانت کشور غایات خود را از هر نوع غایت شخصی و اختلافات موجود میان افراد جدا می‌سازد تا محدود و مقید به خواسته‌های جزئی نباشد. البته این بدان معنی نیست که غایات شخصی افراد در این نظام بی‌اعتبار

می‌شود، بلکه فقط می‌خواهد تأکید کند که این خواسته‌ها و غایات شخصی افراد، تا آنجا می‌تواند معتبر باشد که با مقتضیات قانون عام هماهنگ شود. طرح ایده‌کشور غایات توسط کانت سؤالات و ابهامات متعددی در پی دارد که متأسفانه بررسی آنها در محدوده این مقاله نمی‌گنجد.

از خودآیینی تا خود-الزامی

همچنان‌که دیدیم، کانت تلاش می‌کند که متأثر از ژان ژاک روسو، با توسل به آزادی و خودآیینی اراده طرحی نو در عرصه اخلاق در اندازد که هم از کلیت و ضرورت عقلی برخوردار باشد و هم فاعل و عامل آن از سطح کاشف و تابع صرف قانون بودن به مرتبه واضع قانون ارتقا یابد و بدین ترتیب محور نظام اخلاقی قرار گیرد. اخلاقی که بدین شیوه طراحی می‌شود، مستقل از هر نوع عامل بیرونی تلقی می‌شود حتی اگر این عامل پدیده مقدسی چون دین باشد. او در ابتدای رساله مهم دین در حدود عقل فقط تصریح می‌کند که انسان هم در بُعد وضع قوانین و تکالیف اخلاقی و هم در بُعد تبعیت از تکالیف بی‌نیاز از هر عامل بیرونی است (3 / P. 7)؛ وی در مابعدالطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی با قایل شدن به دو بُعد قانون‌گذار^۱ و مجری^۲ برای اراده، تصریح می‌کند که اولی همان چیزی است که بدان عقل عملی گفته می‌شود و دومی هم قوه انتخاب نامیده می‌شود. عقل عملی فقط به وضع قانون می‌پردازد و از آن حیث که خود-قانون‌گذار است و قانون خود را از حوزه‌ها و عوامل بیرونی اخذ نمی‌کند، به معنی درست کلمه آزاد است. وی تأکید می‌کند که اگر عقل قانون‌گذار نباشد و برای یافتن قانون به حوزه‌هایی بیرون از خود-اعم از تجربه یا اراده الهی-توسل جوید، از ویژگی خودآیینی فاصله می‌گیرد و در ورطه دگر-آیینی سقوط خواهد کرد. چنین عقلی هرگز نمی‌تواند مبنای فلسفه اخلاق درست قرار گیرد، اما آن بُعد از اراده که به انجام اوامر و قوانین می‌پردازد، فقط آنگاه آزاد است که از هیچ قانونی جز قوانین موضوعه عقل عملی تبعیت نکند؛ و در این صورت قوه انتخاب آزاد نامیده می‌شود.

به هر روی آن‌گونه که از بررسی اجمالی آثار اخلاقی کانت روشن می‌شود،

اساس اخلاق او بر محور خود آیینی یا خود-قانون گذاری اراده استوار است؛ زیرا او نیز همچون روسو معتقد است که پذیرش هر فرض دیگری، آزادی و خود-حاکمی^۱ اراده را مخدوش می سازد. کانت با استفاده از این اصل اساسی، که آن را مهمترین یافته اخلاق خود می داند، برای همه آموزه های سنتی اخلاق مثل فضیلت، حاکمیت عقل بر عواطف و تمایلات و... تبیین جدید ارائه می کند. اما کل مسأله اینجاست که آیا کانت توانسته است این اصل اساسی را به نحو معقول و منطقی تبیین کند؟ و آیا او در همه آثار و نوشته هایش به این اصل پایبند می ماند، یا می توان نوشته هایی حاکی از تعدیل در این نظر هم در آثارش یافت؟

آنچه مسلم است کانت برای تبیین این اصل مهم استدلال معقولی عرضه نمی کند. او دو یا سه مقدمه برای استنتاج آن به کار می گیرد: (۱) ما از قانون و تکالیف کلی اخلاق برخورداریم. (۲) برای اینکه افعال اختیاری ما دارای ارزش اخلاقی باشد، باید این قانون به خاطر خودش و نه هیچ فایده دیگری خواسته شود. (۳) موجودات عاقل از جمله انسان یگانه موجوداتی هستند که از این ویژگی برخوردارند. نتیجه: این ویژگی عاقل بودن انسان که می تواند قانون را به خاطر خود قانون تبعیت کند، آنگاه به درستی حاصل می شود که خود-قانون گذار باشد؛ و به واسطه دارا بودن همین ویژگی است که همواره باید به عنوان غایت فی نفسه لحاظ شود.

پرسشی که در برابر این استدلال مطرح می شود این است که چرا عاقل بودن انسان و تبعیت او از قانون کلی اخلاق به خاطر خود قانون و نه هیچ فایده دیگری، نتواند بدون اینکه خود-قانون گذار باشد حفظ شود؟ در این فرض چه اشکال منطقی نهفته است که انسان به عنوان موجود عاقل از قوانین کلی و لازم الاتباع اخلاق تبعیت کند بدون اینکه این قوانین را اراده قانون گذار خود وضع کرده باشد؟ چرا چنین انسانی نمی تواند غایت فی نفسه باشد؟

به نظر می رسد که قبول این فرض با هیچ مشکل منطقی مواجه نیست. شاید دل بستگی شدید کانت به این اصل و در کل، به عرضه اخلاقی انسانی و مستقل، مانع از آن شده باشد که اشکالهای منطقی استدلالهای خویش را ببیند و در صورت دیدن،

به آنها اهمیت لازم را بدهد. چراکه وی به‌عنوان فیلسوف عصر روشنگری به‌دنبال تثبیت جایگاه اراده خودآیین و خود-بنیاد در فلسفه عملی است. اما به‌رغم وجود اشکال فوق در تبیین کانت از خودآیینی اراده، در پاره‌ای از آثار او اشاره‌هایی وجود دارد که حکایت از نوعی تعدیل نسبت به این نظر دارد. در آخرین رساله اخلاقی او، یعنی *مابعدالطبیعه اخلاق*، این اشاره را به‌خوبی می‌توان دید. در این اثر وی پس از تبیین آزادی اراده بشری به‌عنوان اساسی‌ترین خصوصیتی که او را از سایر موجودات طبیعی جدا می‌سازد و پس از تأیید وجود دو بُعد مجری و قانون‌گذار در اراده بشری، تصریح می‌کند که منظور از قانون‌گذار بودن اراده این نیست که اراده به وضع قانون می‌پردازد، بلکه گاهی فقط به وضع الزام اکتفا می‌کند. با این بیان او می‌پذیرد که انسان می‌تواند با قوه عقل و اراده خویش قوانین عام اراده الهی را برای خود الزام‌آور سازد:

«شخصی که به صدور فرمان از طریق امر مطلق می‌پردازد، یک قانون‌گذار است. او صاحب و واضع الزام بر طبق قانون است و نه همواره واضع خود قانون. در مورد دوم، قانون می‌تواند قانونی محصل و انتخاب شده باشد، قانونی که به‌وسیله عقل ما به‌نحو پیشین و نامشروط ما را ملزم می‌سازد؛ همچنین می‌تواند از اراده قانون‌گذار متعالی، یعنی کسی که فقط دارای حقوق است و نه تکالیف (و بنابراین از اراده الهی) ناشی شده باشد.» (5 / P. 19)

در این فقره، کانت خودآیینی اراده را به خود-الزامی بر می‌گرداند و بیان می‌دارد که ما می‌توانیم اخلاق انسانی و مستقل را حفظ کنیم بدون اینکه خود همواره واضع قوانین اخلاق باشیم. عامل اخلاقی می‌تواند با عقل عملی خود قوانین عام و ضروری موجود را برای خویش ملزم سازد. این اندازه از توان خود-الزامی، کافی است تا اخلاق مستقل و مبتنی بر آزادی اراده را تأمین کند.

بدون اینکه به بحث تفصیلی در باب نتایج این نظر بپردازیم، لازم است یادآور شویم که اگر این قرائت از استقلال و خودآیینی اراده در فلسفه کانت پذیرفته شود، نمی‌توان منتظر طرحی نو و انقلابی در عرصه اخلاق او بود، چون در پاره‌ای از دیدگاه‌های اخلاقی گذشته و حتی اخلاق دینی نیز می‌توان نشانه‌هایی از این نگرش را یافت. ولی به نظر نگارنده بیشترین حجم نوشته‌های اخلاقی کانت به‌ویژه در تأسیس *مابعدالطبیعه اخلاق* و نقد عقل عملی، بر فاعل اخلاق به‌عنوان موجود عاقلی که هم در وضع قوانین عام عملی و هم در عمل به آن استقلال دارد، تأکید می‌کند.

نتیجه

در پایان می‌توان ماحصل نگرش این مقاله به اخلاق کانت را به صورت زیر خلاصه و نتیجه‌گیری کرد:

- ۱- اخلاق یکی از بخشهای اساسی فلسفه کانت است که حجم زیادی از نوشته‌های اصلی او را به خود اختصاص داده است.
- ۲- در اخلاق کانت انسان یا فاعل اخلاق، نقش محوری دارد.
- ۳- محور بودن فاعل اخلاق به جهت داشتن طبیعت عقلانی است.
- ۴- مهمترین جلوه طبیعت عقلانی انسان در حوزه عمل اخلاقی، توان او در وضع قانون برای خود (خود آیینی) و عمل به آن است.
- ۵- علاوه بر اینکه توجیه کانت برای خود آیینی اراده از استحکام منطقی کافی برخوردار نیست، فرازهایی از آثار او حکایت از تعدیل نظریه خود آیینی اراده به خود-الزامی دارد.

پی‌نوشت

۱- هاینریش هاینه (۱۸۵۶-۱۷۹۷) شاعر معروف آلمانی از جمله کسانی است که معتقد است فلسفه اخلاق کانت، نظریه غیر جدی و بدون ارتباط با فلسفه نقادی اوست که شاید برای شاد کردن نوکرش لامپه عرضه شده‌است.

۲- در این تعریف از تکلیف، کانت یکی دیگر از مفاهیم مهم اخلاقی (یعنی احترام) را مطرح می‌کند. توجه به مفهوم احترام به عنوان حس اخلاقی، برای فیلسوفی که در پی عرضه اخلاق عقلی صرف است، هم مشکل آفرین و هم حلال مشکلات و انتقادات عدیده‌ای است که از سوی منتقدین مطرح شده‌است. تبیین چگونگی نقش آفرینی دوگانه حس احترام در اخلاق کانت، خود می‌تواند موضوع مقاله مستقلی باشد، با توجه به هدف مقاله حاضر امکان طرح بیشتر آن در اینجا میسر نیست. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

منابع

- 1- Bruce, Aune. (1979). *Kant's Theory of Morals*, Princeton.
- 2- Brod, C.D. (1979). *Five Types of Ethical Theory*, Routledge.
- 3- Guyer, Paul. (1992). *The Cambridge Companion to Kant*, Cambridge.
- 4- Kant, Immanuel. (1956). *Critique of Practical Reason*, trans. White Beck.
- 5- Kant, Immanuel. (1996). *The Metaphysics of Morals*; trans Mary Gregor.
- 6- Kant, Immanuel. (1956). *Foundations of The Metaophysics of Morals*; trans. White Beck, Arts press.
- 7- Kant, Immanuel. (1960). *Religion Within the Limits of Reason Alone*, trans, Theodore M.Greene and Hoyt H. Hudson.
- 8- Ross, S.D. (1954). *Kant's Ethical Theory*, Oxford.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی